Bi-Quarterly Scientific Promotional Journal
of Comparative Quran & Hadith

Year4 Issue, No 6/ Spring & Summer 2016

دوفصلنامه علمی ـ ترویجی مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث

سال چهارم / شماره ۶ بهار و تابستان ۱۳۹۵

تحلیل «روایات منتقله» در مجمع البیان با تأکید بر روایت چشمهٔ صالح× *

□ سید رضا مؤدب **

□ کامران اویسی **

چکیده ۱

از میان انبوه احادیث موجود، روایاتی وجود دارند که بنا بر برخی شواهد، از منابع اهل تسنن به کتب شیعه انتقال یافته‌اند و علامه عسکری اصطلاحاً آن‌ها را «روایات منتقله» نام‌گذاری کرده است. برخی روایات تفسیری مجمع البیان، به ویژه در حوزهٔ قصص پیامبران، مانند روایت چشمهٔ حضرت صالح×، به سبب عدم وجود آن در دیگر منابع حدیثی معتبر و مشهور شیعه و حتی اهل تسنن، از متفردات طبرسی است که انتقال آن از کتاب‌های قصص پیامبران که در میان عامه رواج داشته است به مجمع البیان توسط طبرسی با توجه به ناسازگاری آن با روایات مندرج در منابع شیعه محتمل است. به علت ارسال یا ضعف سند و نیز وجود روایات متضافر متعارض با آن در کتب شیعه، روایت منتقله چشمهٔ حضرت صالح×، نا استوار است.

کلیدواژه‌ها: منتقله، روایت، قصص، مجمع البیان، چشمه صالح×.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۷/۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۹/۸.

**. استاد تمام دانشگاه قم.

**. عضو هیأت علمی مؤسسه آموزش عالی غیر دولتی آل طه (نویسنده مسئول) (Kkhatar110@gmail.com).

در تألیفات و سخنرانی‌های برخی از قرآن‌پژوهان معاصر، اصطلاحی دیده و شنیده می‌شود که نام‌گذاری جدیدی در علوم حدیث محسوب می‌گردد و آن اصطلاح «روایات منتقله» است. مقصود از منتقله بودن این است که روایتی از یک مذهب مانند اهل سنت به مذهب دیگر مثل شیعه انتقال یافته باشد. ظاهراً اولین شخصی که روایات انتقال یافته از اهل سنت به شیعه را به روایات منتقله نام‌گذاری نمود، مرحوم علامه مرتضی عسکری است (عسکری، ١٤١٦: ٣/ ١٣). وجود قرینه‌هایی که بیشتر مبتنی بر کشف شباهت‌های صدوری و لفظی و معنوی و نیز رسیدن به منابع مشترکی که حدیث از آن اخذ شده، احتمال انتقال را قوت می‌بخشد. برای تعیین مبدأ و منشأ روایت، باید تا حد امکان به مصدر اولیهٔ آن دست یافت. به عبارت دیگر، وجود تشابه سندی و متنی احتمال انتقالی بودن را افزایش می‌دهد. یکی از منابعی که احتمال وجود روایت منتقله در آن می‌رود، تفسیر مجمع البیان است، زیرا به اقرار مرحوم طبرسی او بسیار تحت تأثیر تفسیر تبیان بوده است، به گونه‌ای که یکی از تفاسیر مرجع برای شیخ طبرسی، تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است (طبرسی، ١٩٥٥: ١/ ٢٠؛ سبحانی، ١٣٨٢: ٢٥) از نوع کاربرد قلم علامه طبرسی نسبت به روایات اهل تسنن استفاده می‌شود که نگاه وی به روایات مکتب خلفا، نگاه مثبت و یا حداقل، تأییدی بوده است و بیشتر در مقام تأیید آنچه که از کتب امامیه نقل کرده از روایات عامه بهره برده است. مثلاً وی در ذیل آیه:

وَ إِذْ قالَ عیسَى ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکمْ مُصَدِّقاً لما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَینات قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ (صف: ٦)؛ و (یادکن) هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت:» ای بنی‌اسرائیل (فرزندان یعقوب)! در واقع من فرستاده خدا به سوی شمایم، در حالی که مؤید آنچه از تورات که پیش از من بوده، و مژده‌آور فرستاده‌ای هستم که بعد از من می‌آید [و] نام او احمد است. «و [لی] هنگامی که با دلیل‌های روشن (معجزه‌آسا) به سراغشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است». می‌آورد:

صحت الروایهٔ عن الزهری عن محمد بن جبیر بن المطعم عن أبیه قال قال رسول الله| إن لی أسماء أنا أحمد و أنا محمد و أنا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و أنا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و أنا العاقب الذی لیس بعدی نبی أورده؛ البخاری فی الصحیح (طبرسی، ١٣٧٢: ٩/ ٤٢٠)؛ در روایت صحیح از زهری از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش آمده که می‌گوید: پیامبر| فرمود: برای من نام‌هایی است؛ منم احمد؛ منم محمد؛ منم ماحی چنان‌که خداوند به سبب من کفر را محو می‌کند؛ و منم حاشری که مردم بر قدم‌های من

محشور می‌شوند؛ و منم عاقبتی که بعد از من پیامبری نیست. و بخاری این روایت را در صحیح خود آورده است.

روحیهٔ تقریب‌گرایی او در انتخاب اسم کتاب المؤتلف من المختلف مشهود است. کتاب یاد شده تلخیصی است از کتاب الخلاف شیخ طوسی که تکرارهای آن در استدلالات فقهی که همراه با دلیل اجماع نیز بوده، توسط طبرسی حذف گردیده است. انتخاب عنوان گفته شده از سوی علامه طبرسی نشان از سعهٔ صدر و دوری گزینی وی از تعصب مذهبی است (طبرسی، ١٤١٠: ١/ ٣ – ٢٠؛ سبحانی، ١٣٨٢: ٢٥) اهمیت این مسئله با توجه به فضای جامعه‌ای که طبرسی در آن زندگی می‌کرد، پدیدار است. کشمکش‌هایی میان طرف‌داران فرق اسلامی به اوج خود رسید و حتی نبردهای خونینی بین فرقه‌های مذهبی اشاعره و معتزله، شیعه و سنی و نیز شافعی و حنفی پدید آمد. هر گروه برای تقویت عوامل خویش، یک دستگاه تبلیغاتی علیه گروه دیگر بود. به طور کلی، وضع هر یک از فرقه‌ها به وضع سیاسی کشورها و پادشاهانشان و تعصب آنان به مذهب خود بستگی داشت (راوندی، ١٣٨٢: ٥/ ٩٢؛ گرانتوسکی، ١٣٥٩: ٢٠٨ – ٢٠٩). از دورهٔ حکومت سلطان محمود غزنوی و به دلیل طرف‌داری او از اهل سنت، تا سال‌های بعد، با شیعیان بسیار بدرفتاری می‌شد. شیعیان به نام رافضی مورد خشم و سخت‌گیری قرار می‌گرفتند که این رفتار در دورهٔ سلجوقیان نیز ادامه یافت (راوندی، ١٣٨٢: ٢/ ٢٥٥؛ صفا، ١٣٧٨: ٢/ ١٨١). در زمان وزارت نظام‌الملک که به مذهب خود یعنی شافعی علاقهٔ شدیدی داشت، خشونت و سخت‌گیری‌ها بیشتر شد، اما در سال‌های آخر سلطنت ملکشاه، شیعیان کم‌کم قدرت از دست رفتهٔ خود را باز یافتند و به تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها پرداختند (صفا، ١٣٧٨: ٢/ ١٨١). عقاید شیعه با مساعد شدن اوضاع سیاسی و اجتماعی و برقراری امنیت نسبی، در زمینهٔ علوم و معارف اسلامی رشد چشمگیری یافت. در این قرن تفاسیر ارزشمندی همچون تفسیر ابوالفتوح رازی، قطب راوندی و مجمع البیان پا به عرصهٔ حیات نهادند. برای حفظ چنین منزلت علمی که برای آن زحمت کشیده شده بود، نگاه تقریبی یکی از ابزارهایی بود که می‌توانست عقاید حقهٔ شیعه را با آرامش به حق طلبان برساند (حسینی خاتون‌آبادی، ١٣٥٢: ٢٩٧؛ راوندی، ١٣٨٢: ٨/ ٢٣٨ – ٢٣٩؛ ٩/ ٢١٦ – ٢١٩؛ صفا، ١٣٧٨: ٢/ ١٤٩؛ باسورث، ١٣٨١: ٤٧).

با توجه به مطالب گفته شده، مواردی که در اثر بررسی‌های تطبیقی به دست آمده (مؤدب، ١٣٩٤: ١ – ٢٣)، لازم است تا در زمینهٔ روایات منتقله در مجمع البیان، مطالعات جدی صورت گیرد. برخی مانند علامه عسکری به احتمال وجود روایات منتقله در مجمع البیان اشاره نموده‌اند (عسکری، ١٣٨٦: ٣/ ٣٦٠– ٣٦١). البته در پژوهش‌های اخیر، برخی از محققان، تحقیقات بیشتری دربارهٔ روایات منتقله انجام داده‌اند که نشان دهندهٔ اهمیت بحث از آن است. برخی از پژوهش‌های مربوطه به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از مقالات «بررسی شواهد

منتقله بودن روایت سبعهٔ أحرف» (مؤدب، ۱۳۹۱: ۱۱ – ۲۸) و «بررسی منتقله بودن روایت ذبیح بودن اسحاق در تفسیر مجمع البیان» (مؤدب، ۱۳۹٤: ۱ – ۲۳)، تألیف نویسندگان مقاله حاضر، رساله دکتری آقای حسین ستار دربارهٔ روایات منتقله شیخ صدوق (ستار، ۱۳۹۳).

روایات منتقله از دیدگاه علامه عسکری

علامه عسکری اولین دانشمندی است که در موارد متعددی به بحث از اصطلاح روایات منتقله می‌پردازد و گاهی نمونه‌هایی نیز ارائه می‌دهد. بنا بر تناسب بحث خود در جلد سوم القرآن و روایات المدرستین و در پاسخ به شبههٔ قائل بودن شیعه به تحریف قرآن که الهی ظهیر بیان کرده، یکی از نقدهای وارد بر روایات تحریف نما را منتقله بودن بخشی از آن‌ها می‌داند (عسکری، ١٤١٦: ۳/ ۱۳). او معتقد است که بسیاری از روایات مربوط به تحریف قرآن که از شیخ صدوق نقل شده، از روایات منتقله‌ای است که از مدرسه و مکتب خلفا به کتب مدرسه و مکتب اهل‌بیت^ راه یافته است، زیرا شیخ صدوق بیش از دویست کتاب در زمینه حدیث نگاشته است و می‌کوشیده هر حدیثی را که دربارهٔ یک موضوع پیدا می‌کرده درج کند، مانند همان کاری که سیوطی در تفسیر الدر المنثور انجام داده است. سیوطی هر حدیثی را که در تفسیر هر آیه‌ای می‌یافته، در کتاب تفسیرش می‌آورده است، بدون اینکه بین احادیث متناقض جمع کند یا تعلیقه و شرحی بزند (همان: ۳/ ۸۱).

برخی دیگر نیز به تأسی از علامه عسکری دربارهٔ برخی از روایات تحریف قرآن آورده‌اند:

پژوهش تاریخی در مجادلات کلامی و گاه سیاسی قرون اولیه نشان می‌دهد که شیعه و تفکر شیعی از مسئله تحریف پیراسته بوده است. این‌گونه روایات در آغاز جعل و نسبت بوده و در فرایند انتقال روایات از آن منابع به آثار شیعی- که برخی از عالمان بدان‌ها عنوان «احادیث منتقله» داده‌اند – به این مجموعه‌ها راه یافته (مهدوی‌راد، ۱۳۸۲: ٣٦٨).

گرچه مطالب نقل شده در زمینهٔ تحریف قرآن گفته شده است، علامه عسکری دربارهٔ روایات تفسیر عیاشی می‌نویسد:

ناسخ کتاب تفسیر عیاشی اسناد روایات را جهت اختصار حذف کرده است؛ در این حالت، چگونه می‌توان به روایاتی که نمی‌توان پی برد کسی که آن را نقل کرده موثق بوده یا غالی، گمراه، دروغ‌گو بوده یا روایاتی است منتقلهٔ از مدرسهٔ خلفاء (عسکری، همان: ۳/ ۱۷۰).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، علامه عسکری، اصطلاح روایت منتقله را برای روایات تفسیر عیاشی محتمل می‌داند و این خود نشان می‌دهد که در نظر علامه اصطلاح مذکور منحصر به باب روایات تحریف قرآن نیست بلکه می‌توان آن را در هر بابی تسری داد و به عنوان یکی از احتمال‌های تاریخی و حدیثی برای هر روایت بررسی کرد.

او دربارهٔ مبحث قرائات قائل به منتقله بودن آن به سبب سوء نیت غلات و حسن نیت علماست (همان: ۳/ ۲۴۶). وی در جای دیگر به گونه‌ای ویژه منتقله بودن همهٔ روایات قرائات را قائل گردیده است و سبب آن را تفسیر تبیان شیخ طوسی می‌داند که اسناد روایات قرائات را با حفظ امانت علمی ذکر کرده است، اما طبرسی در مجمع البیان و جوامع الجامع بدون سند آورده و همین‌گونه در تفاسیر دیگر شیعی بدون سند آمده است. دلیل دیگر نیز راوی به نام سیاری است که روایات مدرسهٔ خلفا را گرفته و برای آن‌ها سندسازی منتسب به اهل‌بیت^ نموده است که در نهایت منجر به غائلهٔ وجود تحریف در قرآن شده است (همان: ۲۵۳).

علامه عسکری در جای دیگر نیز به تقریر دیگری از بیانات گذشتهٔ خود می‌پردازد و می‌نویسد: زنادقه قرائت‌های مغایر با نص قرآنی را با سوء نیت ساختند و در کتاب‌های پیروان مکتب خلفا با نیت بدی که داشتند گسترش دادند و بعد از آنان قاریان بزرگ آن قرائت‌های ساختگی را با حسن نیت گستردند و نشر دادند. غلات نیز آن قرائت‌ها را به کتب پیروان مکتب اهل‌بیت^ با سوء نیت انتقال دادند و آنچه که غالی بودنشان اقتضا می‌کرد به آن اضافه کردند و در کتب حدیث با سوء نیت به دسّ پرداختند. دانشمندان مدرسهٔ اهل‌بیت^ نیز همان مطالب غلات را با حسن نیت نقل کردند (همان: ۲۵۵).

او نمونه‌های زیادی از روایات منتقله را در زمینهٔ قرائت آورده است. به عنوان مثال، معتقد است روایتی از سیاری در ذیل آیه بیست و پنجم سوره انفال از مدرسهٔ خلفا به مکتب اهل‌بیت^ منتقل شده است که سیاری برای آن سندسازی کرده است و به امام باقر× افترا بسته است. سپس طبرسی از سیاری با این گمان که حدیث منسوب به امام باقر× است، اخذ کرده و به عنوان یک قرائتی که آن را روایت کرده‌اند بدان استناد نموده است (همان: ۴۰۸).

نمونهٔ گفته شده نشان می‌دهد که این احتمال وجود دارد شیخ طبرسی فقط در روایات قرائت دچار چنین گمانی نشده باشد، بلکه در مسائل دیگر به ویژه قصص انبیا که وجود اسرائیلیات در آن بیشتر از زمینه‌های دیگر تفسیری است نیز روایت‌های منتقله موجود باشد.

مؤیّد دیگری نیز وجود دارد که با لحاظ آن می‌توان احتمال داد علامه عسکری با استعمال اصطلاح «روایات منتقله» در مقام رد بخشی از روایات تحریف قرآن ارادهٔ انحصار اصطلاح گفته شده را در خصوص روایات

تحریف نداشته است. او قائل است که برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده است از روایات مکتب خلفاست. این روایات از تفسیر او به تفسیر ابوالفتوح رازی و از آن به تفسیر گازر و سپس تفسیر کاشانی سرایت کرده است. همان‌گونه که یک حدیث جعلی منسوب به نبی اکرم| به جامع السعادات ملا مهدی نراقی سرایت نموده یا ابن طاووس در کتاب المجتنی به روایتی از تاریخ ابن کثیر اعتماد کرده است که او نیز از تاریخ طبری و او نیز از سیف زندیق روایت کرده است (عسکری، ۱۳۸٦: ۳/ ۳٦۰ - ۳٦۱).

علامه عسکری قضیه حضرت داود× با همسر اوریا را – آن‌چنان‌که در برخی منابع متأثر از اسرائیلیات نقل شده است- با توجه به روایاتی که از معصومان^ رسیده است را نه تنها اسرائیلی، بلکه منتقله در کتب مکتب اهل‌بیت^ می‌داند (عسکری، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

علامه عسکری یک نمونه از روایات منتقله را در باب روایات تفسیر و شأن نزول از تفسیر تبیان می‌آورد و می‌نویسد:

شیخ طوسی داستان اِفک را نقل می‌کند و می‌گوید که دربارۀ عایشه است و آیات در تبرئۀ عایشه نازل شده است در صورتی که آیات افک در تبرئه «ماریه» نازل شده است؛ از افکی که عایشه و دار و دسته‌اش به او زده بودند. این مطلب از تبیان شیخ طوسی به مجمع البیان، تفسیر ابوالفتوح رازی، تفسیر گازر و... رفته است (عسکری، ۱۳٥٤: ۷/ ٦۳ – ٦٤).

مطلب گفته شده نشان می‌دهد که چنین احتمالی برای تفسیر مجمع البیان به ویژه در روایات مربوط به قصص پیامبران بیشتر است، زیرا بنا بر نظر قرآن‌پژوهان، یکی از تفاسیر مرجع برای شیخ طبرسی، تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است (معرفت، ۱۳۷٤: ۳۹۸؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ۲٥). حتی برخی نوشته‌اند: طبرسی در موارد زیادی به تبیان استناد جسته، مخصوصاً در مواردی که مربوط به تفسیر روایی است. گویا طبرسی در اغلب جوانب تفسیری، گفته‌های شیخ طوسی را بازگو کرده و از او سخن می‌گوید (اوسی، ۱۳۸۱: ۸۹). طبرسی در تفسیر خود به این مطلب تصریح داشته، می‌گوید:

تفسیر تبیان کتابی است که نور حق از آن اقتباس می‌شود. نشانه‌های صدق و صفا از آن ظاهر و هویدا می‌گردد و متضمن یک سلسله معانی والایی است که اسرار بدیعه و اعجاب‌آور را در بردارد و در الفاظ نیز از صناعات مختلف ادبی سود جسته است. تفسیری که مقتدا و الگوی سایر کتب تفسیری بوده و از آن، همارہ بزرگان بهره برده و از مضامین عالی آن استفاده کرده‌اند (طبرسی، ۱۹٥٥: ۱/ ۲۰).

زمانی که بنا به گفتهٔ علامه عسکری، روایات منتقله در تفسیر تبیان وجود داشته باشد، قاعدتاً در مجمع البیان نیز با توجه به تبعیت وی از شیخ طوسی در غالب موارد، وجود خواهد داشت.

آیت‌الله خویی به یکی از تبعیت‌های شیخ طبرسی از شیخ طوسی در تفسیر آیه که منجر به خطا گردیده، توجه نموده است. او می‌نویسد:

طبق روایات، اسیر کافری که بعد از خاموش شدن آتش جنگ دستگیر شده است، کشته نمی‌شود، بلکه پیشوای مسلمانان مخیر است که بر آنان منت بگذارد و بلاعوض آزادشان سازد و یا فدیه بگیرد و رهایشان سازد و یا آنان را به عنوان برده و غلام نگه‌دارد. با این حال، شیخ طوسی روایتی را به علمای شیعه نسبت می‌دهد که بنا بر آن روایت، امام و پیشوای مسلمانان مخیر است اسیران جنگی را که پس از پیروزی مسلمانان در پایان جنگ دستگیر کرده‌اند، به قتل برساند و یا یکی از آن سه حکم را که قبلاً گفته شد دربارهٔ آنان اجرا کند. در این گفتار، مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان از شیخ طوسی پیروی نموده است. در صورتی که در این مورد اصلاً چنین روایتی وجود ندارد و یک اشتباه قلمی از سوی شیخ طوسی بوده و طبرسی هم بدون مراجعه و تحقیق همان را تعقیب نموده است (خویی، ١٤٢٤: ٣٦٥). این مطلب در حالی است که شیخ طوسی در کتاب "المبسوط، نظریهٔ مشهور را تأیید نموده است (طوسی، ١٣٨٧: ٢/ ١٣).

یکی از دلایل انتقال روایت از مدرسهٔ خلفا به کتاب‌های مدرسهٔ اهل‌بیت^ که می‌توان از کلام علامه عسکری استظهار نمود، امانت علمی نزد علمای مکتب اهل‌بیت^ است. یعنی علمای شیعه در کتاب‌های خود به ویژه در ابواب غیر فقهی به دنبال تدوین حدیث صحیح نبودند، بلکه در صدد جمع احادیث مناسب هر باب بودند. امانت علمی در نقل حدیث اقتضای آن داشت که هر حدیثی به آن‌ها می‌رسد آن را در باب مربوط جای دهند و به صحت و عدم آن توجه نکنند تا همهٔ احادیث آن باب، تام و تمام به محققان آینده برسد. هرچند برخی از آن احادیث را نپسندند و با موازین نقد علمی، ضعیفش بدانند. آن‌ها بیشتر خود را مسئول در برابر بررسی احادیث فقهی برای تمییز صحیح از سقیم می‌دانستند (عسکری، ١٣٨٦: ٣/ ٣٦١ – ٣٦٢)

دلیل دیگر انتقال روایات از دیدگاه علامه عسکری، اختلاط ذهنی اشخاصی است که هم از عامه روایت نقل می‌کردند هم از خاصه. مستند او گزارشی است از حدیث اختلاط کشی از ابن ابی‌عمیر (عسکری، ١٤١٦: ٣/ ١٢٣).

خلاصه آنچه کشی در کتاب رجال خود نقل نموده این است که به محمد بن ابی‌عمیر گفته شد: تو مشایخ عامه مسلک نیز دیده‌ای، چرا از آن‌ها روایت نمی‌کنی؟ گفت: بله، از آن‌ها روایت شنیده ام، اما بسیاری از اصحابمان را دیدم که هم از عامه روایت گرفته‌اند هم از خاصه؛ سپس علمی که از دو مذهب عامه و خاصه

گرفته بودند، [در ذهنشان] با هم در آمیخته گردید. تا آنجا که حدیث عامه را از خاصه نقل می‌کردند و روایت خاصه را از عامه. پس ترسیدم نکند چنین اختلاطی بر من نیز عارض گردد، لذا روایت کردن از عامه را ترک نمودم (کشی، ۱٤۰۹: ۵۹۱).

سپس علامه عسکری، عیاشی را نمونه‌ای از کسانی می‌داند که روایات عامه و خاصه در ذهن او مخلوط شده بود، زیرا در ترجمه او آورده‌اند که از ضعفا نقل می‌کرده است، ابتدا عامی مذهب بوده و سپس مستبصر و شیعه شده است (عسکری، ۱٤۱٦: ۳/ ۱۲۳؛ نجاشی، ۱۳٦۵: ۳۵۰؛ حلی، ۱۳۸۱: ۱٤۵).

علامه عسکری در جای دیگر – همان‌گونه که ذکر گردید – راهیابی اخبار منتقله به مدرسهٔ حدیثی شیعه را به دو طریق می‌داند:

اول: تفاسیر مدرسهٔ اهل‌بیت از جمله تبیان که اسناد روایات با رعایت امانت علمی ذکر کرده است؛ مجمع البیان و جوامع الجامع که بدون ذکر سند روایات را آورده است. سپس منقولات دو تفسیر فوق در سایر تفاسیر شیعه بدون ذکر سند راه یافته است.

دوم: روایات سیاری و افترا و مجعولات وی و انتساب آن به ائمّه (عسکری، ۱٤۱٦: ۳/ ۲۵۳).

بنابراین، از دیدگاه علامه عسکری، مواردی مانند اختلاط ذهنی راوی در اثر نقل روایت از دو مدرسهٔ خلفا و اهل‌بیت^، ذکر سند در منبع اول و سپس حذف آن در منابع بعدی، سندسازی غلات برای احادیث مکتب خلفا و منسوب ساختن آن‌ها به معصومان^ از جمله مهم‌ترین عوامل انتقال روایت از مدرسهٔ خلفا به مدرسهٔ اهل‌بیت^ است (ستار، ۱۳۹۳: ۲٤ – ۳۳).

ممکن است گفته شود که امکان انتقال روایت از هر مکتبی در مکتب دیگر وجود دارد، اما با توجه به تاریخ اسلام و لحاظ نمودن مذهب حاکمان اسلامی در طول زمان و کثرت تعامل بین محدثان و راویان دو مذهب امامیه و اهل تسنن، انتقال بین مکتب خلفا و مکتب اهل‌بیت بیشتر اتفاق افتاده و محل بحث است. نهایتاً با توجه به اینکه در تحقیق حاضر به سبب شیعی بودن تفسیر مجمع البیان، انتقال از مدرسهٔ خلفا به مکتب اهل‌بیت^ بررسی می‌شود می‌توان گفت: روایات منتقله، روایاتی هستند که از مدرسه و مکتب خلفا به کتاب‌های مکتب و مدرسهٔ اهل‌بیت^ راه پیدا کرده است و از آن تلقی به روایت منسوب به یکی از معصومان^ شده است. با این حال، روایاتی که از دیگر مذاهب نیز وارد کتب امامیه شده‌اند، از نظر دور نخواهد ماند.

نکتهٔ دیگر آن است که اخبار منتقله به ویژه در منابع اولیه به دلیل معلوم بودن طرق و اسناد آن مشخص می‌باشند، اما در دوره‌های بعدی این تمییز و تشخیص از بین رفته و حدیثی شیعی تلقی شده‌اند. از این‌روی

کتب اولیه نقش واسطه در انتقال این اخبار را دارند، اما اخباری دیده می‌شود که صاحبان کتب اولیه و متقدم نیز به منتقله بودن آن توجه نداشته‌اند و در منابع آنان به عنوان خبری امامی مورد توجه قرار گرفته است.

نوع نگاه علامه عسکری به اصطلاح روایات منتقله، مثبت نیست و آن را یک نوع ضعف و دلیلی برای رد نمودن روایت – مانند آنچه در مواجهه با بخشی از روایات مربوط به تحریف قرآن انجام داده – قرار داده است. با این حال، می‌توان روایات منتقله را به دو نوع استوار و نا استوار تقسیم نمود. به عبارت دیگر، مواردی که علامه عسکری به عنوان روایات منتقله ذکر نموده و از آن به عنوان دلیلی برای ضعف و طرح روایت استفاده کرده است، مواردی است که روایت منتقله نا استوار و نامعتبر است. اما این امکان نیز وجود دارد که یک روایت به عنوان روایتی منتقله وارد منابع شیعی شده باشد، ولی بتوان با استفاده از خانوادهٔ آن حدیث یعنی روایاتی که لفظاً و معناً می‌توانند به عنوان مؤیدی برای استواری روایت منتقله باشند، اعتبار آن را اثبات نمود. در صورت اول، یعنی اثبات نا استواری روایت منتقله – مانند آنچه علامه عسکری در کتاب قرآن و روایات المدرستین انجام داده است – پالایشی در احادیث مکتب اهل‌بیت^ هرچند تعداد آن‌ها اندک باشد، صورت خواهد گرفت. در صورت دوم، یعنی اثبات استواری روایت منتقله، بر غنای روایات مکتب اهل‌بیت^ به ویژه از لحاظ کمّی – هرچند تعداد روایات منتقله استوار کشف شده کم باشد– افزوده خواهد شد.

روایات منتقله‌ای که اعتبار آن‌ها به لحاظ کشف ادله استواری‌شان از نظر قواعد حدیثی امامیه اثبات گردد می‌توانند در گام بعدی آغاز کنندهٔ بحث‌های تقریبی دو مذهب شیعه و اهل تسنن نیز قرار گیرند.

سؤالی که ممکن است پیش آید این است که آیا یک روایت منتقله که مشخص باشد از معصوم نقل نشده، بلکه از صحابی نقل گردیده، می‌تواند در بررسی‌های مقالهٔ حاضر لحاظ شود؟ در پاسخ گفته می‌شود آری، زیرا چه بسا نقلی از صحابه‌ای جلیل‌القدر، مانند ابن عباس و ابن مسعود صورت گرفته باشد که در ظاهر سخن معصوم نیست، اما در موضوعاتی مطرح شده است که قابلیت اجتهاد شخصی ندارند، مانند اخبار مربوط به قیامت و بهشت و جهنم، فرشتگان و امور غیبی. در این صورت است که احتمال داده می‌شود سخن آنان بر گرفته از تعالیم پیامبر| و یا علی× باشد. بنابراین، با جمع‌آوری قراینی می‌توان استواری آن را اثبات نمود و به روایت معصوم ملحق نمود. اما اگر در موضوعاتی که می‌توان اجتهاد کرد، کلامی گفته باشند به هیچ وجه نمی‌توان سخن آن‌ها را به عنوان یک راوی پذیرفت، بلکه رأی اجتهادی آنان است که به عنوان روایت حجت نیست، مانند برخی اجتهادات لغوی و فقهی آنان، اما می‌توان به عنوان یک مؤید برای تقویت اعتبار روایات مورد استفاده قرار داد.

تعبیر دیگری از روایات منتقله

برخی از پژوهشگران مانند ابو شهبه و دکتر عصام العماد، به فرایند انتقال برخی منقولات که یا به صورت عام و از مذاهب و ادیان دیگر به دین اسلام انجام شده و یا به گونه خاص از کتب عامه به کتب امامیه صورت گرفته است توجه کرده‌اند و از اخبار ذکر شده به عنوان «اخبار دخیله» نام برده‌اند (ابوشهبه، ۱٤۰۳: ۳٤۱؛ جبوری، ۱۳۸۷: ٦۰٦). البته اصطلاح «الاخبار الدخیلة» که عنوان کتاب علامه تستری گردیده است، با توجه به فهرست کتاب مذکور، معنای عامی دارد که شامل روایات تحریف شده و جعلی می‌گردد (تستری، ۱٤۰۱: ۱/ ۵-۳)؛ بین اخبار دخیلهٔ مورد نظر علامه تستری و روایات منتقله رابطهٔ عموم و خصوص من وجه است، زیرا روایات منتقله نااستوار، قسمی از اخبار ساختگی هستند، اما روایات منتقله استوار را نمی‌توان جزئی از اخبار دخیله دانست.

جایگاه روایت منتقله در تقسیم‌بندی روایات

اما این مطلب را روایات منتقله در تقسیم بندی کلی روایات در چه جایی قرار می‌گیرند می‌توان بدین صورت شرح داد:

روایات با لحاظ مکتبی که در آن روایت شده‌اند سه نوع‌اند:

الف. مختصه یعنی اختصاص به یک مذهب و فرقه دارد. مثلاً روایتی فقط در منابع اهل تسنن نقل گردیده است و در کتب شیعی دیده نمی‌شود یا در کتب مدرسهٔ اهل‌بیت^ قرار دارد و در منابع عامه و غیر شیعی وجود ندارد.

ب. مشترکه یعنی هم در منابع عامه نقل گردیده است هم در کتب شیعه.

ج. منتقله که طبق تعریفی که ارائه شد روایتی است که از فرقه و مذهبی به فرقه و مذهب دیگر انتقال یافته و سپس در مقصد، به سر مکتبان آن مذهب منسوب شده است. مثلاً روایتی از مدرسهٔ خلفا و اهل تسنن به منابع مدرسهٔ اهل‌بیت و امامیه راه یافته و سپس در اثر اسباب و عللی به عنوان یک روایت شیعی مختصه یا حداقل مشترکه تلقی گردیده است که به معصومان^ نیز منسوب شده است.

اکنون جای آن دارد که تقسیم‌بندی درونی روایات منتقله نیز ذکر گردد. همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، در فرضیه‌ای که مقالهٔ حاضر در صدد بررسی آن است، روایات منتقله را نمی‌توان به صورت مطلق و فقط به صِرف انتقال از مدرسهٔ خلفا به مدرسهٔ اهل‌بیت^ طرح نمود و کنار گذاشت، بلکه روایات راه یافته از سایر فرقه‌ها به ویژه اهل تسنن به تفکر امامیه اثناعشری را می‌توان در دو گروه جای داد:

اول: روایات منتقله استوار، یعنی آن دسته از روایات منتقله که با بررسی و کاوش مورد تأیید عالمان دینی امامی قرار گرفته است.

دوم: روایت منتقله نا استوار، یعنی دسته‌ای از اخبار در اندیشۀ امامیه مورد تأیید اکثر عالمان قرار نگرفته یا با کاوش محققان، نااستواری آن به ادلۀ مختلف اثبات گردیده است. اتفاقاً بیشترین محل بحث و نقد و نقض در اخبار منتقله، همین قسم اخیر است که توجه محققان را به بحث از اخبار منتقله و بررسی آن سوق داده است.

از لحاظ دیگر روایات منتقله را می‌توان تقسیم دیگری نمود. اگر با نگاه بین الادیانی فرایند انتقال حدیث ملاحظه شود، می‌توان بخشی از اسرائیلیات را - که بعداً به عنوان روایتی از معصوم تلقی شده است - نوعی روایت منتقله دانست که یا استوارند یا نا استوار. اما اگر نگاه بین‌المذاهبی باشد، همان انتقالی است که مثلاً از فرقه اهل تسنن به مذهب امامیه وارد شده است.

در این نوشتار نیز می‌توان با توسعۀ اصطلاحی که توسط علامه عسکری فقط در خصوص روایات انتقال داده شده از مدرسۀ خلفا به کتب مدرسۀ اهل‌بیت^ آن هم با یک نگاه منفی نسبت به آن روایات به کار رفته است، آن را برای انتقالات بین ادیانی و بین مذهبی نیز به کار برد؛ البته با این ویژگی که از آن‌ها تلقی به سخن معصوم شده باشد و این‌گونه نباشد.

در ادامه نمونه‌ای از روایات منتقله در حوزه قصص انبیا از تفسیر مجمع البیان بررسی می‌گردد.

روایت چشمۀ حضرت صالح×

دربارۀ داستان حضرت صالح× که در سوره‌های هود و شعراء و شمس و امثال آن آمده است، مفسران به تبعیت از آیات مربوط، بحث کرده‌اند. مرحوم طبرسی روایتی مرسل از امام علی× را دربارۀ چشمه‌ای که در زمان حضرت صالح× جوشید، ذیل این آیه نقل کرده است: «قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يوْمٍ مَعْلُوم (شعراء/ ۱۵۵)؛ (صالح) گفت: این ماده شتری (معجزه‌آسا) است که سهمی از آب برای اوست، و سهمی از آب در روزی معین برای شماست» اما مفسران دیگر - جز آلوسی (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰/ ۱۱۳)- به روایت گفته شده اشاره‌ای نداشته‌اند.

متن و ترجمه روایت چشمه حضرت صالح×

متن و ترجمه روایت مجمع البیان که در رسالۀ حاضر با نام «روایت چشمۀ حضرت صالح×» عنوان می‌گردد، در ادامه خواهد آمد:

روی عن أمیرالمؤمنین× أنه قال إن أول عین نبعث فی الأرض هی التی فجرها الله لصالح فقال لها شرب و لکم شرب یوم معلوم (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷/ ۳۱۳)؛ از امیرمؤمنان× روایت شده است: اولین چشمه‌ای که در زمین جوشید، همان بود که خداوند برای صالح ظاهر کرد و صالح گفت: یک روز برای او و یک روز برای شما.

روایت چشمه حضرت صالح× در منابع شیعه

روایت گفته شده در هیچ یک از منابع روایی شیعه نیامده است، اما برخی تفاسیر روایی آن را از مجمع البیان نقل کرده‌اند (فیض کاشانی، ١٤١٥: ٤/ ٤٧؛ عروسی حویزی، ١٤١٥: ٤/ ٦٣؛ قمی مشهدی، ١٣٦٨: ٥٠١/٩).

روایت چشمۀ حضرت صالح× در منابع عامه

روایت گفته شده در هیچ یک از منابع روایی عامه نیامده است، اما برخی از مجمع البیان آن را نقل کرده‌اند (آلوسی، ١٤١٥:١٠/ ١١٣).

احادیث مخالف با روایت چشمۀ حضرت صالح×

روایات دیگری وجود دارد که اولین چشمۀ جوشیده شده روی زمین را چشمه آب حیاتی می‌دانند که موسی و یوشع÷ ماهی مرده و نمک آسودشان را در آن شستند و زنده شد. در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف. روایت صالح بن عُقبه

حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ الثَّقَفِی عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ× قَال... قَالَ [الیهودی] وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَ اول عَینٍ نَبَعَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَینُ الَّتِی بِبَیتِ الْمَقْدِسِ وَ کَذَبْتُمْ هِی عَینُ الْحَیاةِ الَّتِی غَسَلَ فِیهَا یوشَعُ بْنُ نُونٍ السَّمَکَةَ وَ هِی الْعَینُ الَّتِی شَرِبَ مِنْهَا الْخَضِرُ وَ لَیسَ یشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَیی قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲/ ٤٧٦؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۱/ ۵۳؛ ابن بابویه، ۱۳۵۹: ۳۰۱/۱؛ طبرسی، ۱٤۰۳:/ ۲۲۷)؛ علی× به یهودی فرمود: شما یهودیان می‌گویید: اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید، آن است که در بیت المقدس است در حالی‌که دروغ گفتید. بلکه آن چشمۀ حیات است که یوشع بن نون ماهی (مرده) را در آن شست و همان چشمه است که خضر از آن نوشید و هیچ‌کس از آن نمی‌نوشد، مگر اینکه زنده می‌گردد. یهودی گفت: راست گفتی به خدا قسم، این مطلب به خط هارون و املای موسی موجود است.

بررسی سندی

در سند مذکور افرادی وجود دارند که از سوی رجالیون شیعه، توثیق شده‌اند مانند علی بن الحسین بن موسی بن بابویه (نجاشی، ١٣٦٥: ٢٦١؛ خویی، ١٤١١: ١٢/ ٣٩٨)؛ سعد بن عبد الله (نجاشی، همان: ١٧٧) محمد بن الحسین بن ابی‌الخطاب (نجاشی، همان: ٣٣٤؛ اردبیلی، ١٤٠٣: ٢/ ٩٦).

البته دربارهٔ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکین، باید گفت: گرچه او توثیق نشده است، به سبب برخی قراین می‌توان حکم به وثوق او داد مانند روایت کردن ابن ابی عمیر و أحمد بن محمد بن ابی‌نصر البزنطی که جز از ثقه نقل نمی‌کنند (نوری، ١٤١٧: ٤/ ١٧٥).

اما دربارهٔ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ گفته شده که غالی و کذاب است (ابن غضائری، ١٤٠٦: ٦٩؛ حلی، ١٣٨٣: ٤٥٩؛ حلی، ١٣٨١: ٢٣٠)؛ محدث نوری می‌گوید: به دلیل وجود قراینی مانند روایت کردن افرادی چون یونس بن عبدالرحمن که از اصحاب اجماع است، روایت محمد بن احمد بن یحیی و اینکه قمی‌ها افرادی از راویان نوادر الحکمه محمد بن احمد بن عیسی را به سبب ضعف استثنا کرده‌اند و صالح بن عقبه از اسثنا شده‌ها نیست، آنچه دربارهٔ صالح بن عتبه به غالی وکذاب بودنش گفته‌اند، از غضایری گرفته شده است که طعن او به یک راوی اگر باعث مدح وی نشود سبب جرح نیست. ظهور کلمه مصنف که صالح بن عقبه را دارای مصنف می‌دانند، در کتاب مورد اعتماد اصحاب است (نوری، ١٤١٧: ٤/ ٣٦٢). آیت‌الله خویی نیز می‌نویسد: جرح غضائری نسبت به صالح بن عقبه تأثیری ندارد، زیرا نسبت کتاب به ابن غضایری معلوم نیست و ازطرفی هم صالح بن عقبه در روایات تفسیر علی بن ابراهیم آمده است و ثقه است (خویی، ١٤١١: ١٠/ ٨٥). بنابراین، ثقه بودن وی بعید نیست.

در نتیجه سند روایت مذکور، با توجه به تردد احتمال بین ثقه یا ممدوح بودن برخی از راویان، صحیح یا حسن است که در هر حالت معتبر است.

ب. روایت مرفوع دیلمی

دیلمی نیز روایت مذکور را با تغایر لفظی کمی به صورت مرفوع از امام صادق× نقل کرده است:

اما اینکه اولین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید، یهود گمان می‌کنند آن چشمه‌ای است که در بیت‌المقدس زیر سنگ است، در حالی‌که دروغ گفتند، بلکه آن چشمهٔ حیات و زندگی است که موسی× و جوان همراهش بدان رسیدند که یک ماهی شور و نمک‌سودی که همراهشان بود در آن شست و شو دادند که زنده شد و مرده‌ای نیست که آب آن چشمه به او بخورد، مگر اینکه زنده گردد. خضر× از آن نوشید، اما ذوالقرنین بدان دست نیافت (دیلمی، ١٤١٢: ٢/ ٣٢٠).

بررسی سندی

گرچه روایت پیش‌گفته، از لحاظ سندی، به سبب رفع، ضعیف است، با توجه به شباهت متنی آن با حدیث قبلی که مسند بود، ضعف سند آن قابل جبران است.

ج. روایت ابو طفیل

روایتی نیز توسط کلینی و شیخ صدوق روایت شده است که سند آن به نقل از شیخ کلینی می‌آید و سند شیخ صدوق در ادامه خواهد آمد.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد، عَنْ أَبِيه، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ حَيانَ السَّرَّاجِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيمَانَ الْكسَائِی، عَنْ أَبِی الطُّفَيلِ قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِی بَكرٍ يوْمَ مَاتَ، و شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويعَ و عَلِی× جَالِسٌ نَاحِيةً، فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يهُودِی جَمِيلُ الْوَجْه... قَالَ: أَخْبِرْنِی عَنْ ... اول عَينٍ فَاضَتْ عَلی و جْهِ الْأَرْضِ: أی عَينٍ هِی؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ× (کلینی، ۱٤۲۹: ۲/ ٦۸۸- ٦۸۹؛ ابن بابویه، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۹۹).

در روایت ابوطفیل پاسخ‌های امام علی× نیامده و فقط اصل واقعه و سؤال‌های یهودی در حدیث ذکر گردیده است.

بررسی سندی

با توجه به کذاب و غالی بودن افرادی از سند شیخ کلینی مانند «عبدالله بن القاسم» (نجاشی، ۱۳٦۵: ۲۲٦؛ طوسی، ۱٤۲۷: ۳٤۱)، سند ضعیف است؛ گرچه دیگر رجال سند ثقه‌اند مانند احمد بن محمد بن خالد (نجاشی، ۱۳٦۵: ۷٦) محمد بن خالد[البرقی] (حلی، ۱۳۸۱: ۱۳۹؛ مازندرانی، ۱٤۱٦: ٦/ ٤۲).

با توجه به ضعف عبدالله بن قاسم و داود بن سلیمان – که در سند قبلی بررسی گردید- اسناد شیخ صدوق نیز ضعیف است.

د. روایت عمر بن سلمه

روایت اول:

جوهری آورده است:

حَدَّثَنِی أَبُو عَلِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِی السُّلَمِی قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَيوبَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يحْيی الْأَزْدِی، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيمَانَ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِی عَنْ عُمَرَ بْنِ سَلَمَة قَالَ: شَهِدْتُ

مَشْهَداً مَا شَهِدْتُ مِثْلَهُ كانَ أَعْجَبَ عِنْدِی؛ وَ لَا أَوْقَعَ عَلَی قَلْبِی مِنْهُ، قَالَ: فَقِیلَ: یا أَبَا جَعْفَرٍ فَمَا ذَاک؟ قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبُو بَکرٍ أَقْبَلَ النَّاسُ یبَایعُونَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِذْ أَقْبَلَ یهُودِی قَدْ أَقَرَّ لَهُ بِالْمَدِینَةِ یهُودُهَا أَنَّهُ أَعْلَمُهُمْ. ... وَ أَخْبِرْنِی عَنْ اول عَینٍ فَاضَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَی عَینٍ هِی؟ ... فَقَالَ لَهُ عَلِی×: اما أَنْتُمْ فَتَقُولُونَ: إِنَّ اول عَینٍ فَاضَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ عَینُ الیقور [الْیقُودِ]، وَ هِی الْعَینُ الَّتِی تَکونُ فِی بَیتِ الْمَقْدِسِ وَ لَیسَ هُوَ کمَا تَقُولُونَ، وَ لَکنَّهَا عَینُ الْحَیاةِ الَّتِی وَقَفَ عَلَیهَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ وَ فَتَاهُ، وَ مَعَهُمُ النُّونُ الْمَالِحَةُ فَسَقَطَتْ فِیهَا فَحَییتْ وَ کذَلِک مَاءُ تِلْک الْعَینِ لَا یصِیبُ شَیءٌ مِنْهَا الَّا حیی... (جوهری بصری، ۱۴۰۵: ١٤– ١٦)؛ عمر بن سلمه گوید: منظره‌ای را دیدم که تا حالا چیزی مرا مانند آن به تعجب وادار نکرده بود. به امام باقر× عرض شد: آن چیست؟ فرمود: هنگامی که ابوبکر مرد، مردم با عمر بن خطاب بیعت کردند. در آن زمان یک شخص یهودی در مدینه که او را داناترین یهودیان می‌دانستند آمد و از خلیفه سؤال کرد که ... اولین چشمه‌ای که روی زمین جوشید چه بود؟... علی× در پاسخ فرمود: شما یهودیان معتقدید که آن چشمه‌ای است به نام یقور که در بیت‌المقدس است، اما چنین نیست، بلکه اولین چشمه همان بود که موسی با جوان همراهش به آن رسیدند و یک ماهی نمک‌سود داشتند که در آن رفت و زنده شد. آب این چشمه به گونه‌ای است که هر چیزی در آن زنده می‌شود ... .

بررسی سندی

تمامی افراد سند به غیر از أَبُو هَارُون الْعَبْدِی که نام او در سلسله اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است و به نظر آیت‌الله خویی یکی از توثیقات عام محسوب می‌شود (خویی، ۱٤۱۱: ۲۳/ ۸۱)، به سبب مجهولیت ضعیف‌اند.

روایت دوم:

نعمانی نیز روایت مشابهی را به طریق ذیل آورده است:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْکوفِی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ قَیسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِی مِنْ کتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ مِهْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَاقَانُ بْنُ سُلَیمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی یحْیی الْمَدَنِی عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِی عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَةَ رَبِیبِ رَسُولِ اللَّهِ| وَ عَنْ أَبِی الطُّفَیلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۹۷).

در سند ابو العباس نیز با توجه به وجود ابو هارون عبدی و عمر بن ابی سلمه که مهمل‌اند، ضعف وجود دارد.

دیگران نیز روایت گفته شده را آورده‌اند (حلبی، ١٤٠٤: ٣٣؛ ٤٢٣ طبرسی، ١٤١٧: ٢/ ١٦٨).

هـ روایت عبد السلام بن صالح هروی

روایتی نیز وجود دارد که قسمتی از آن وجود چشمه‌ای در زمان نوح را تأیید می‌کند:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِی رَضِی اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْت عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ مُوسَی الرِّضَا× عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی عَنْ أَبِیهِ عَلِی بْنِ الْحُسَینِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَینِ بْنِ عَلِی× قَالَ أَتَی عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ قَبْلَ مَقْتَلِه بِثَلَاثَةِ أَیامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ بَنِی تَمِیمٍ یقَالُ لَهُ عَمْرٌو فَقَالَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ ...قال... کانُوا قَوْماً یعْبُدُونَ شَجَرَةَ صَنَوْبَرٍ یقَالُ لَهَا شَاهْدِرَخْتُ وَ کانَ یافِثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَی شَفِیرِ عَینٍ یقَالُ لَهَا رُوشَابُ کانَتْ أُنْبِعَتْ لِنُوحٍ× بَعْدَ الطُّوفَانِ ... (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱/ ٤۱)؛ از امام حسین× نقل شده است: سه روز پیش از آنکه امام علی بن ابی‌طالب× شهید شود، مردی از اشراف قبیلۀ بنوتمیم به نام عمرو خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: یا أمیرالمؤمنین خبر بده مرا از اصحاب رس ... امام پاسخ داد: ... قومی بوده‌اند درخت صنوبری که آن را شاه درخت می‌گفتند می‌پرستیدند، آن درخت را یافث بن نوح کاشته و غرس نموده بود، در کنار چشمه‌ای که آن را روشاب می‌گفته‌اند، و آن چشمه بعد از طوفان برای حضرت نوح بیرون آمده بود ... .

بررسی سندی

با توجه ثقه بودن غالب افراد سند، مانند اَحْمَدُ بْنُ زِیادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِی (تفرشی، ۱٤۱۸: ۱/ ۱۲۵)، عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیم قمی (نجاشی، ۱۳٦۵: ۲٦۰)، أَبُوالصَّلْتِ عَبْدُالسَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِی عامی مذهب (نجاشی، ۱۳٦۵: ۲٤) و مدح قریب به وثاقت إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشم (حلی، ۱۳۸۱: ٤؛ خویی، ۱٤۱۱: ۱/ ۲۹۱)، سند حسن است.

بررسی دلالی

آنچه از بررسی روایات گفته شده بر می‌آید این است که چشمۀ صالح نمی‌تواند اولین چشمه جوشیده روی زمین باشد، زیرا نه تاریخ پیدایش کرۀ زمین می‌تواند آن را بپذیرد و نه روایات مربوط. اما به عنوان نمونه شواهد تاریخی نشان می‌دهد که «چشمه علی» واقع در شهرری استان تهران، قدمت بسیار زیادی دارد، به گونه‌ای که تا هشت هزار سال پیش می‌رسد (اطلس کامل تهران، ۱۳۸۵: ۸۲). این در حالی است که به گفتۀ برخی محققان، حضرت صالح× نهایتاً در میانۀ سده هجدهم و سیزدهم قبل از میلاد یا دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد و یا سال دو هزار و نهصد و نود و دو قبل از میلاد می‌زیسته است (بیومی مهران، ۱۳۸۳: ۲۳۲/۱؛ چلپی، ۱۳۷٦: ۲۳؛ صفایی حائری، ۱۳۸٦: ۱/ ٤۹٤).

در قرآن کریم آمده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ ینابیعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ یخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ یهیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فی ذلِک لَذِکری لِأُولِی الْأَلْباب (زمر: ۲۱)؛ آیا نظر نکرده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد و آن را به چشمه‌هایی که در زمین است وارد نمود، سپس به وسیلۀ آن زراعتی را با رنگ‌های متفاوتش بیرون می‌آورد، سپس خشک می‌گردد، پس آن را زرد می‌بینی، سپس آن را درهم شکسته می‌گرداند؟! قطعاً در این (مطلب) تذکری برای خردمندان است.

این آیه و مانند آن نشان می‌دهد که هم‌زمان با بارش باران، چشمه‌ها پر آب شده است. منطقی نیز این است که باران از اولین پدیده‌های مربوط به کره زمین باشد که به وسیله آن، درختان و گیاهان و جانداران حیات پیدا کنند و به زندگی ادامه دهند. چنان‌که آیات دیگری می‌فرمایند: «فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کیفَ یحْی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِک لَمُحْی الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کلِّ شَیءٍ قَدیر (روم/۵۰)؛ پس به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند؛ قطعاً آن (خدا) زنده کننده مردگان است و او بر هر چیزی تواناست». چنان‌که علامه طباطبایی می‌گوید: مراد از رحمت خدا بارانی است که از ابرها فرو می‌ریزد، ابرهایی که به وسیلۀ بادها گسترش یافته و آثار آن عبارت است از هر چیزی که بر آمدن باران مترتب شود، چون گیاه و درخت و میوه، که در عین اینکه آثار باران‌اند، آثار حیات یافتن زمین بعد از مردنش نیز هستند (طباطبایی، ۱٤۱۷: ۲۰۲/۱٦).

بنابراین، چگونه می‌توان تاریخ جاری شدن چشمه‌ها را با پیدایش باران و تاریخ باران را با تاریخ جریان هر نوع حیات در زمین یکسان ندانست؟!

روایتی نیز از امام صادق× نقل شده است که پس از خلقت آسمان و زمین، مخلوقات دریایی در اقیانوس‌ها و چشمه‌ها و رودها ساکن شدند (خصیبی، ۱٤۱۹: ٤۳۷). لذا این مطلب نشان می‌دهد که پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین، چشمه‌ها به وجود آمده‌اند که مخلوقات مربوط توانسته‌اند در آن‌ها ساکن شوند.

از سوی دیگر، وجود روایاتی مسند که برخی دارای سند معتبری هستند مبنی بر اینکه اولین چشمه مربوط است به زمان حضرت موسی× و جریان آب حیات، در تعارض با روایت چشمۀ حضرت صالح× است که آن نیز به سبب ارسال، ضعیف است.

البته می‌توان با توجه به قراین منفصله‌ای مانند گواهی تاریخ و علم زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی که چشمه‌ها از ابتدای خلقت جاری بوده‌اند، روایاتی را که از اولین چشمه‌ها صحبت می‌کنند را به معنا منصرف کرد که

مقصود از آن‌ها، اولین چشمهٔ آب حیات یا چشمه‌ای با ویژگی‌های خارق‌العاده است. در این صورت می‌توان توجیه نمود که مقصود از روایاتی از این دست که ناظر به چشمه آب حیات‌اند یا مانند روایت چشمهٔ حضرت صالح× از حیث خرق عادت بودن، آن‌ها را اولین دانسته‌اند، از منظر صِرف خارق العاده بودن، چشمه صالح اول است، زیرا بنا بر برخی نقل‌ها، می‌توان یکی از ویژگی‌های اعجاب‌انگیز آن را این دانست که وقتی ناقه یک روز همهٔ آب‌های آن را می‌نوشید، به قوم ثمود شیر می‌داد، به گونه‌ای که همه سیراب می‌گشتند (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۵/ ٤٤٢). این احتمال نیز وجود دارد که چشمه‌ای که موسی× بدان رسید همان چشمه‌ای بود که برای ناقه صالح و قوم او به وجود آمده بود.

اما ایرادی که هنوز باقی می‌ماند، این است که محتوای روایت چشمهٔ حضرت صالح× در هیچ منبع شیعه و سنی نیامده است، اما روایات مربوط به چشمهٔ آب حیات به تعداد زیادی دیده می‌شود. این نشان می‌دهد که یا مرحوم طبرسی با تکیه بر حافظهٔ خود مطلب را بیان کرده و مضمون روایات چشمه آب حیات حضرت موسی× را به اشتباه برای حضرت صالح× به کار برده است که البته با شأن علمی این مفسر بزرگ همخوانی ندارد، یا در کتابی غریب و غیر مشهور به ویژه مربوط به قصص، روایت چشمهٔ حضرت صالح× را رؤیت و سپس نقل نموده است.

نتیجه

چنان‌که ملاحظه گردید، روایت منتقله، روایتی است که از مکتب خلفا به مکتب اهل‌بیت^ راه یافته باشد. نمونه‌هایی از روایات منتقله در مجمع البیان به ویژه در حوزهٔ قصص انبیا دیده می‌شود، مانند روایت چشمهٔ حضرت صالح×. با توجه به عدم وجود روایت چشمهٔ حضرت صالح× در دیگر منابع حدیثی شیعه – جز مصباح الشریعه که انتساب آن به امام صادق× معلوم نیست – و حتی اهل تسنن، روایت مذکور از متفردات طبرسی است که احتمال انتقال آن از کتاب‌های قصص پیامبران که در میان عامه رواج داشته است به مجمع البیان توسط طبرسی با توجه به ناسازگاری آن با روایات مندرج در منابع شیعه بعید نیست. به علت ارسال یا ضعف سند و نیز وجود روایات متضافر متعارض با آن در کتب شیعه، روایت منتقلهٔ چشمهٔ حضرت صالح× از اعتبار می‌افتد و باید آن را منتقله غیر استوار دانست.

کتابنامه

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٥ ق.

ابن أبی‌زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبهٔ، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ١٣٩٧ق.

ابن بابویه، محمد بن علی صدوق، الخصال، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٣٦٢.

ـــــــ علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ١٣٨٥.

ـــــــ عیون أخبار الرضا×، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ١٣٧٨ق.

ـــــــ کمال الدین و تمام النعمهٔ، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ١٣٥٩.

ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال ابن غضائری، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ١٤٠٦ق.

ابو شهبه، محمد بن محمد بن سویلم، الوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث، قاهره، دار الفکر العربی، ١٤٠٣ق.

اردبیلی، محمد بن علی. جامع الرواه و ازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد. قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، چاپ اول، ١٤٠٣ق.

اوسی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه حسین میرجلیلی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ اول، ١٣٨١.

باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ١٣٨١.

بیومی مهران، محمد، سید محمد راستگو، بررسی تاریخی قصص قرآن، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول،١٣٨٣.

تستری، محمدتقی، الاخبار الدخیلهٔ، تهران، انتشارات صدوق، چاپ دوم، ١٤٠١ق.

تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، قم، مؤسسه آل البیت^، چاپ اول، ١٤١٨ق.

جبوری، عبدالله‌محمود، الزلزال إنتصار الحق (المناظرات التی احدثت زلزالا عنیفا فی ارضیه الفکر السلفی الوهابی)، قم، منشورات الاجتهاد، چاپ اول، ١٣٨٧.

جمعی از نویسندگان، اطلس کامل تهران، تهران، مؤسسهٔ گیتاشناسی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمهٔ الإثنی عشر، قم، انتشارات طباطبایی، چاپ اول، ١٤٠٥ق.

چلپی، مصطفی بن عبدالله، ترجمه تقویم التواریخ، ترجمه ناشناخته، تهران، احیاء کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۶.

حسینی خاتون‌آبادی، عبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۵۲.

حلبی، ابوصلاح تقی بن نجم، تقریب المعارف، قم، الهادی، چاپ اول، ١٤٠٤ق.

حلی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ق.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ أحوال الرجال، نجف اشرف، منشورات المطبعهٔ الحیدریهٔ، چاپ دوم، ۱۳۸۱ق.

خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایهٔ الکبری، بیروت، البلاغ، چاپ اول، ١٤١٩ق.

خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، موسسهٔ احیاء آثار الامام الخوئی، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

ـــــــــ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، قم، موسسه آل البیت، چاپ اول، ١٤١١ق.

دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلی الصواب، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ١٤١٢ق.

راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

سبحانی، جعفر، الشیخ الطبرسی امام المفسرین فی القرن السادس حیاته و آثاره، قم، موسسه امام صادق×، چاپ اول،۱۳۸۲.

ستار، حسین، بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق، قم، دانشگاه قم، ۱۳۹۳.

صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.

صفایی حائری، علی، تطهیر با جاری قرآن، قم، لیلهٔ القدر، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ١٤٠٣ق.

طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، آل البیت، چاپ اول، ١٤١٧ق.

ـــــــــ المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ اول،١٤١٠ق.

ـــــــــ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ١٣٧٢.

طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ١٣٨٧ق.

ـــــــــ رجال الشیخ الطوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤٢٧ ق.

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان چاپ چهارم، ١٤١٥ق.

عسکری، مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، تهران، مجمع العلمی الاسلامی، چاپ دوم، ١٤١٦ق.

ـــــــــ بر گستره کتاب و سنت، ترجمه محمدجواد اکرمی، قم، انتشارات علامه عسکری، چاپ اول، ١٣٩١.

ـــــــــ ترجمه معالم المدرستین، ترجمه محمد جواد اکرمی، تهران، انتشارات منیر، چاپ اول، ١٣٨٦.

ـــــــــ نقش ائمّه در احیای دین، تهران، بنیاد بعثت، ١٣٥٤.

فیض کاشانی، محسن، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ دوم، ١٤١٥ق.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ١٣٦٨.

کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مشهد، مؤسسهٔ نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ١٤٢٩ق.

گرانتوسکی، ا.آ. و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، انتشارات پویش، چاپ اول، ١٣٥٩.

مؤدب، رضا و کامران اویسی، بررسی شواهد منتقله بودن روایت سبعة أحرف، فصلنامه علمی – تخصصی لسان صدق، تهران، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، ١٣٩١.

ـــــــــ بررسی منتقله بودن روایت ذبیح بودن اسحاق در تفسیر مجمع البیان، فصلنامه علمی – پژوهشی پژوهشنامه قرآن و حدیث، تهران، انجمن علمی قرآن و حدیث، ١٣٩٤.

مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم، مؤسسه آل البیت^، چاپ اول، ١٤١٦ق.

معرفت، محمدهادی، آموزش علوم قرآن، ترجمه ابو محمد وکیلی، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ١٣٧٤.

مهدوی‌راد، محمد علی، آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیرپژوهی، تهران، هستی‌نما، چاپ اول، ١٣٨٢.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ ششم، ١٣٦٥.

نوری، حسین، خاتمة المستدرک، قم، مؤسسه آل البیت^، چاپ اول، ١٤١٧ق.

An Analysis of “Transferred Narrations” in Majma’ul Bayan with Emphasis on the Narration Concerning Salih’s (Water) Spring*

Sayyid Reza Mo’addab **

Kamrani Uwaisi***

Abstract

Among the existing numerous traditions, there are some traditions which, according to some pieces of evidence, have been moved from Sunni sources to Shia books. These traditions have been literally described by Allamah Askari as “transferred traditions”. Some of the *tafsir*-related traditions found in *Majma’ul Bayan* especially those dealing with the prophets’ stories such as the narration concerning Prophet Salih’s spring are particular to Tabarsi who is very likely to have taken those traditions from Sunni books about the stories of prophets because they are generally inconsistent with the traditions recorded in Shiite sources, not to mention the fact that they cannot be found anywhere else in any other important and reliable Shia sources. In view of the fact that these traditions are *mursal* (meaning hurried) or poor in terms of the chain of transmission and there are numerous other traditions in Shia books which clearly contradict them, it can be said that the tradition concerning Prophet Salih’s (water) spring is unstable and shaky.

Keywords: transferred, tradition, stories, *Majma’ul Bayan*, Salih’s spring.

---

* Date of submission: 30/9/2015 Date of acceptance: 29/11/2015.

* Full professor, the University of Qom

** PhD, comparative commentary, the Quranic Sciences University, and faculty member of non-governmental Aal Taha Higher Education Institute.